

# MORBIUS

## THE LIVING VAMPIRE

AYALA • FERREIRA • POGGI • SÁNCHEZ-ALMARA



**MARVEL**  
**4**  
LGY#45

دورنام  
dorname.ir  
کاری از: کیوان داوند





یه زمان پسری رو می شناختم  
که هم قوی بو هم مهربون. هم  
یه جنتلمن بود هم مصمم.

این پسر وقتی بقیه به  
بن بست می رسیدند، به امکانات  
بی شماری می رسید.

هر لحظه براش یه موقعیت  
بود برای ماجراجویی.  
اکتشاف و درک شگفتی.

اسم اون پسر مایکل بود  
و هیولایی که زیر چکمه  
منه اونو کشت.









این بازی  
دیگه به اندازه  
کافی پیش رفته  
هیولا.  
و قتشه  
تموم بشه.

**SLASH**



ببین،  
من می دونم دلیل  
کافی داری که از دست دکتر  
موریوس ناراحت باشی. ولی  
اگه یه ثانیه به ما وقت  
بدی، برات توضیح  
می دیم...



به نظرم  
جوابم  
منغیه!

هیچ حرفی  
نمونده که جبران  
کارهایی باشه که  
اون کرده!



الیزابت، خواهش  
می کنم.  
می خوام  
این جنون رو  
تموم کنم. می خوام  
این نفرین رو پاک  
کنم.



هننن!

می توئم  
زحمتت رو کم کنم.

**SHNK**





ایکاش این کارو نمی کردی. ننگه.

الان زیاد اهمیت نداره.



با هر دوتای شما هستم. آرام بگیرید.

صحنه های دراماتیک و خنجر زدن بیش از حد شد. بیایید از اول شروع کنیم.

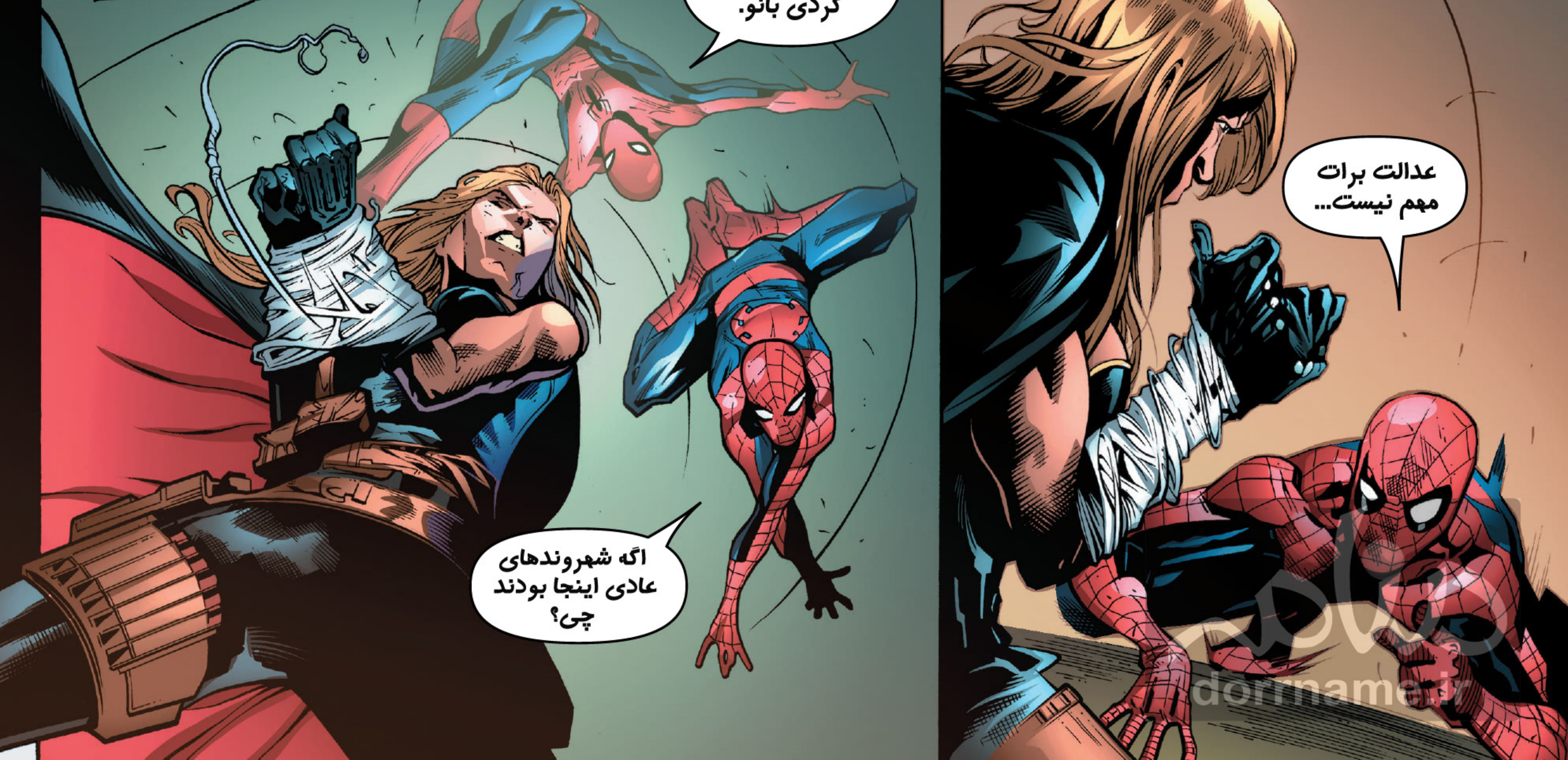
دکتر موریوس شما برادر منو به قتل رسوند. کسی رو که عمر کوتاهش رو صرف نجات این موجود کرده بود.

نابودی اون هیستری نیست. عدالت. و اگه تو کسی مثل من بودی، به من کمک می کردی.



قبل از هر چیزی...

...تو خودتو با یه نارنجک معرفی کردی بانو.



عدالت برات مهم نیست...

اگه شهروندهای عادی اینجا بودند چی؟



"...تو فقط انتقام  
برات مهمه."

برادر من پسر حساسی  
بود.

عذاب دیگران تأثیر عمیقی  
روی روح اون می داشت.  
وقتی پرنده های بال شکسته  
رو می دید، قلبش به درد میومد.

به همین دلیل بود که به مایکل  
کمک می کرد تا مشکل خونیشو  
حل بکنه.

اون برای کمک به  
نیازمندان زنده بود.

و تو همین  
راه مرد.

مایکل و امیل مطمئن بودند که  
برای مشکل خونی مایکل  
راه حلی پیدا کردند. انقدر مطمئن  
بودند که مایکل اونو روی خودش  
تست کرد و تبدیل به هیولا شد.

اولش فکر می کردم بخاطر اینکه درمانده شده، این کارو  
کرده. ولی خیلی زود متوجه شدم که بخاطر چیز دیگه ای بوده.

یه چیز بدتر.

غرور.



اینجا،  
انتقام و عدالت  
یکی هستند!



لطفاً...  
الیزابت من  
مریضم.

کارهایی که انجام دادم،  
لکه ای تو وجودم به جا  
گذاشته که هیچوقت نمی تونم  
امیدوار باشم پاکش کنم.

ولی تا زمانی  
که درمان نشم، حتی  
نمی تونم برای جبران اون  
تلاش کنم.



غیر ممکنه،  
Tépas.\*

\* کلمه یونانی  
برای "هیولا"

"اجسادى که به جا گذاشتى انقدر زيادند  
که زنده موندنت نمى تونه کمكى براشون  
بکنه."



فقط مرگ تو  
مى تونه تعادل  
رو حفظ کنه!











فرار کن!

قبل از اینکه دیر بشه...



قسم می خورم کار خوبی نیست.



چه اتفاقی داره می افته؟

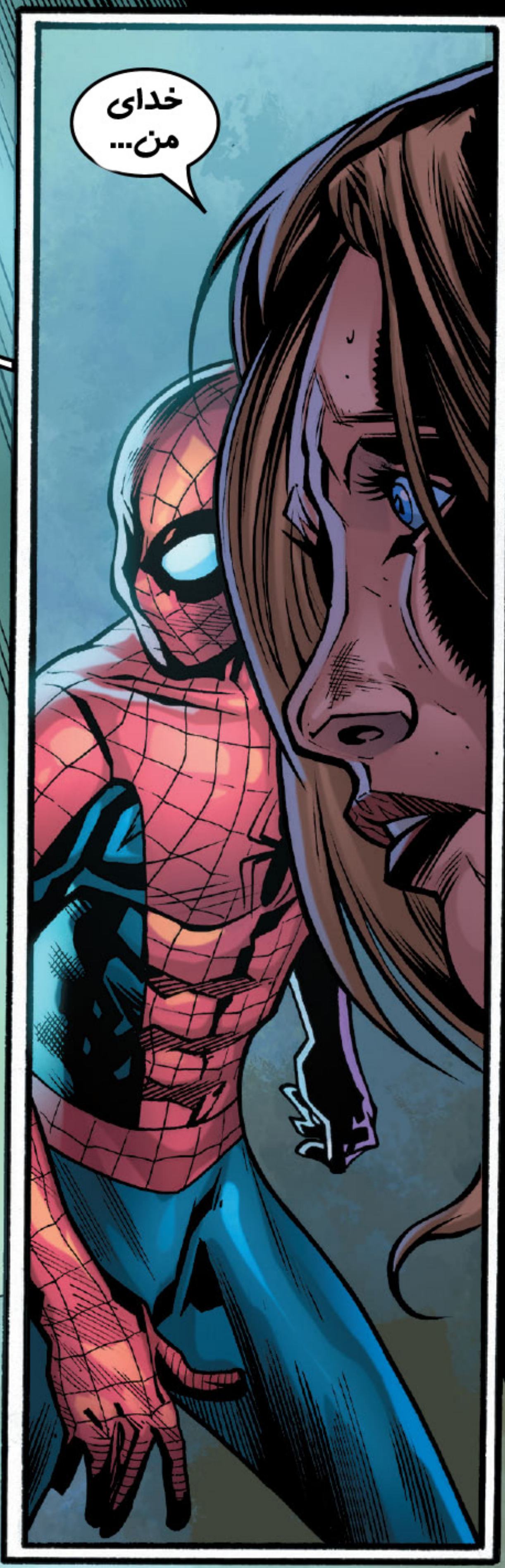
حس گناهش داشت اونو مثل خوره می خورد. به همین خاطر فرمولی رو که زیاد روش کار نشده به خودش تزریق کرد تا جلوی تبدیل شدنش رو بگیره.



مشخصه که تأثیری نداشته چون داره به چیزی تبدیل می شه که حتی غیر انسان تره.

خون سرعت تغییر رو کم می کنه ولی...

...اگه بهش کمک نشه، از دست می ره.



خدای من...



برای اینکه عدالت در مورد قاتل برادرم اجرا بشه، باید به چیزی بیشتر تبدیل می شدم... چیزی سخت تر و قوی تر.

باقیمانده اونچه از دختری من مونده بود با برادرم مرد.

دشمن من یه هیولا بود و من باید در مورد اون چیزهای زیادی یاد می گرفتم.

افراد دیگه ای رو پیدا کردم که مثل من فکر می کردند.

یه هدف پیدا کردم.

به من کمک کردند سریع تر، قوی تر و بهتر بشم.

اونجا باعث شدند که من به سلاح برنده تری برای کشتن هیولایی که عمر خیلی ها رو کوتاه کرده بود، تبدیل بشم.



سسسک-رزییییی!

ولی قبل از اینکه  
ماموریتم رو شروع  
کنم باید توان خودم  
رو تست می کردم.

اوفف!

اررک...!

هنننگه!

من باید یاد  
می گرفتم به  
خشم و طمع  
خودم غلبه کنم  
و کنترل کردن رو  
یاد بگیرم.

درس هایی  
سخت برای  
اهداه  
سخت تر.

و من خوب  
یادشون  
گرفتم.

SLAM





خواهش می کنم  
فقط برو... فرار کن!



هیچوقت  
ازت نترسیدم  
هیولا. فقط احساس  
نفرت و حقارت.



مردی  
که می شناختی  
به سختی  
داره خودشو  
کنترل می کنه.



خواهش می کنم،  
نمی خوام بهت لطمه ای  
بزنم. دیگه نمی خوام  
باهات بجنگم!

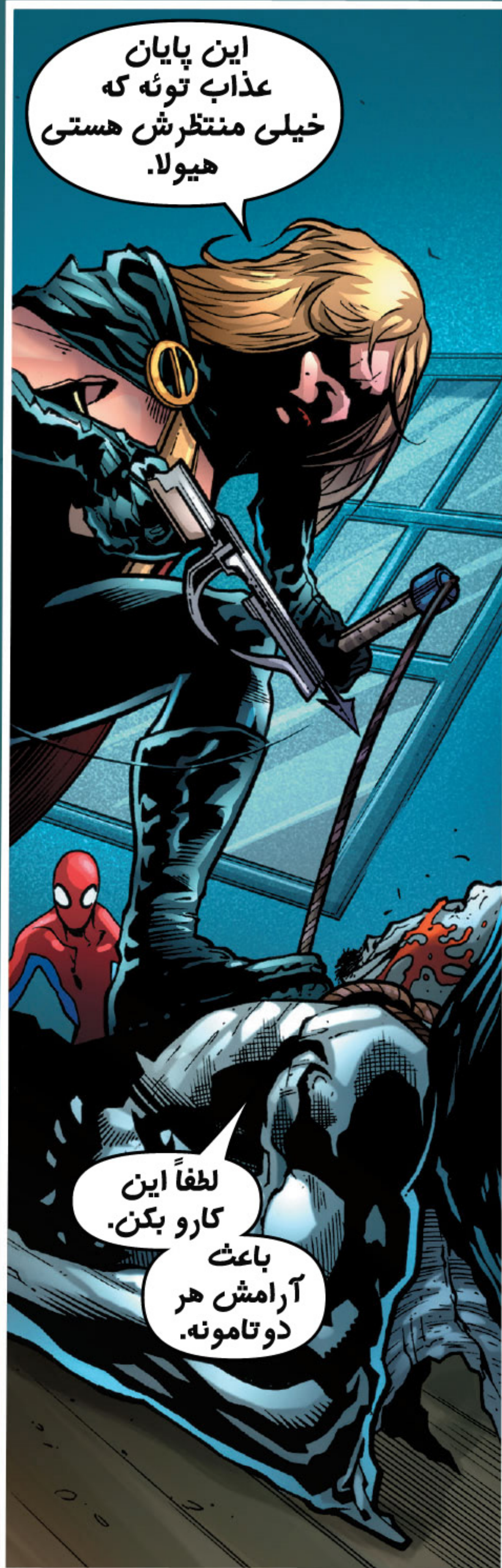


پس دراز  
بگش و بمیر.







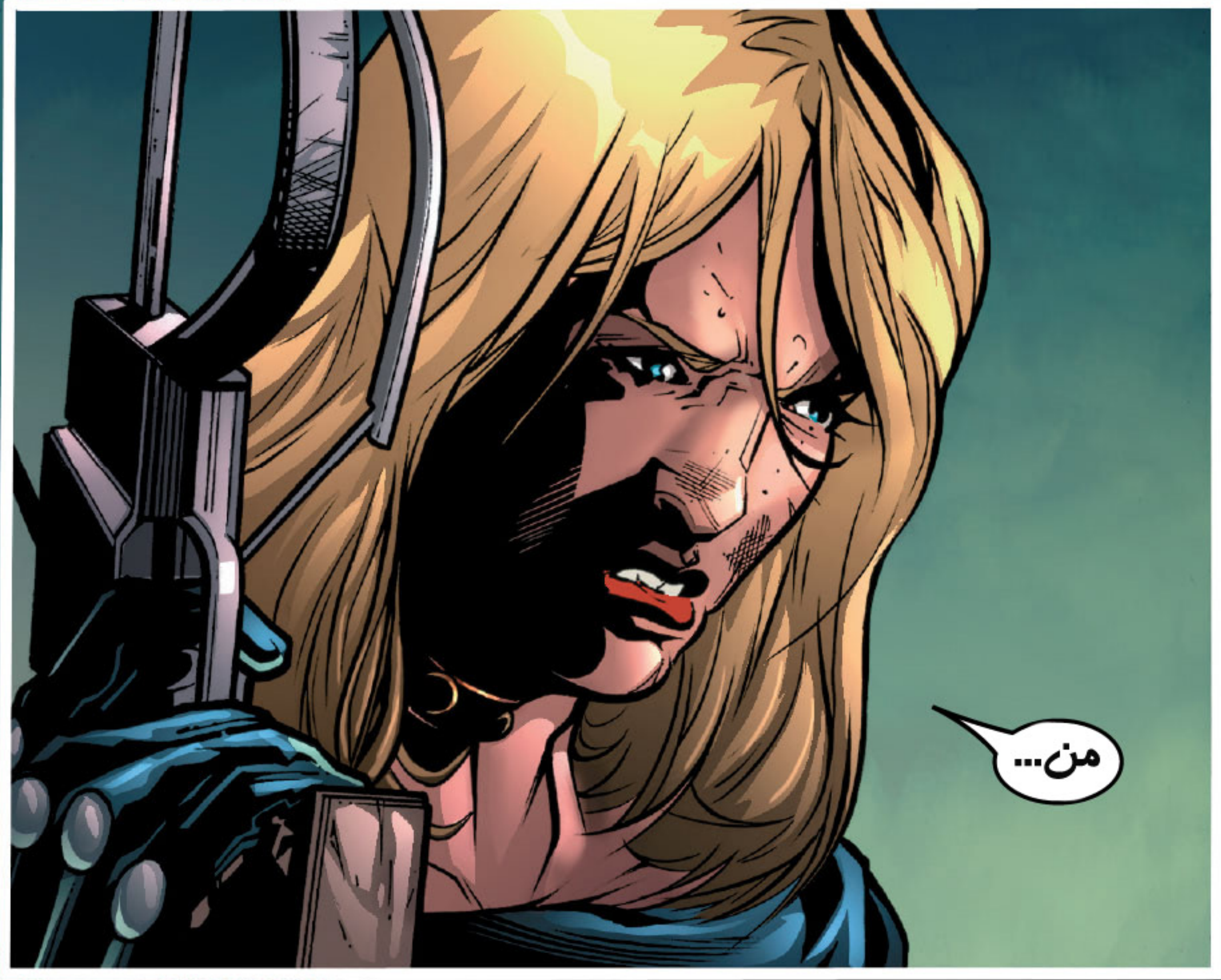


این پایان  
عذاب توئه که  
خیلی منتظرش هستی  
هیولا.

لطفاً این  
کارو بکن.  
باعث  
آرامش هر  
دو تامونه.



عیبی  
نداره لیزای  
عزیز. چیزی نیست.  
قول می دم.

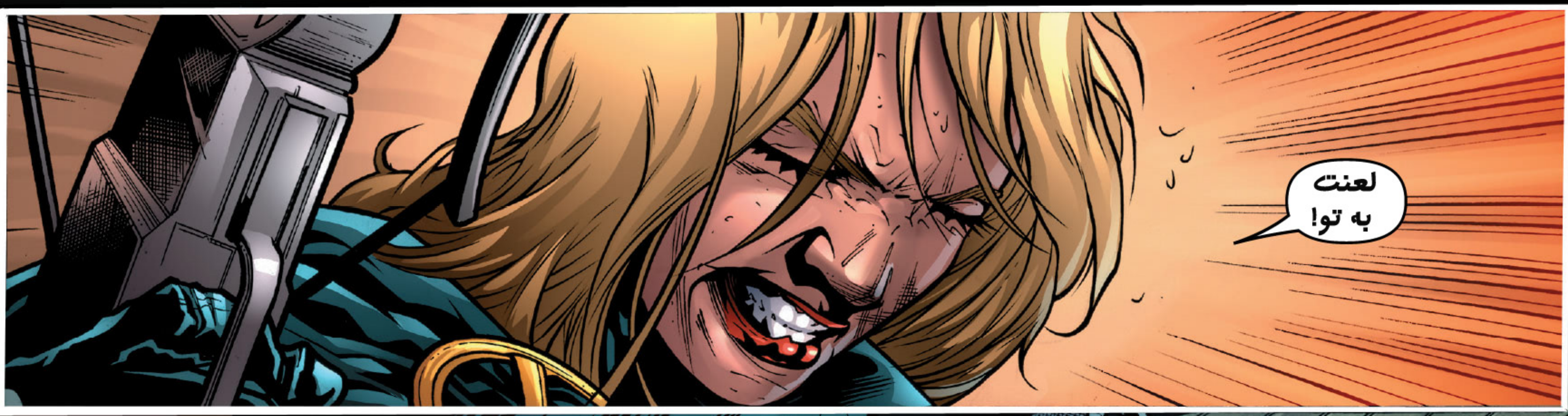


من...



اون گفت  
هرگز نمی تونه عاشق  
کسی مثل من  
بشه...

پس اون یه  
احمقه.  
تو  
یکی از  
بهترین افرادی  
هستی که تا حالا  
دیدم الیزابت.  
اون لیاقت  
اشک های تو  
رو نداره.



لعنت  
به تو!



کار تو  
بکن.

تو... حق  
با توئه. منو  
باید متوقف  
کنی. من خودم  
نمی تونم.





صبر...



یه وقتی یه پسری بود که من شناختمش.

من خیلی اون پسرو دوست داشتم.



HRK!

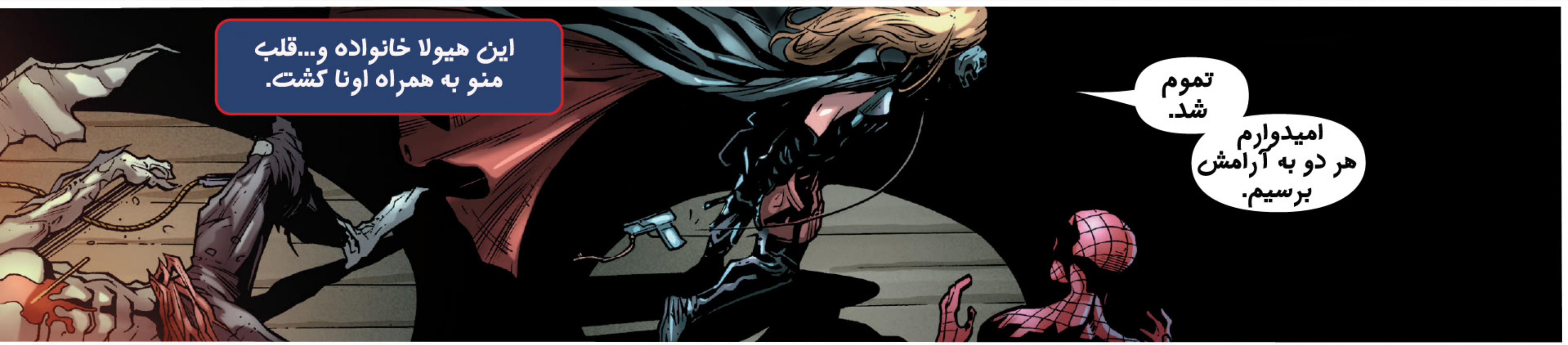
اون پسر توسط هیولایی که بهش تبدیل شد، کشته شد.



COUGH  
COUGH  
COUGH

نه-نه  
لیزا، من باید به کارم ادامه بدم.

بله، البته  
مایکل عزیز. بعد  
از کمی استراحت.



این هیولا خانواده و... قلب منو به همراه اونا کشته.

تموم شد.  
امیدوارم هر دو به آرامش برسیم.



و من تبدیل به یه روح شدم، که قادر نبودم آرامش بگیرم... تا وقتی انتقام اون پسر گرفته بشه.

NNAAAARGH!







مردم فکر می کنند من فقط به کودن احمقم که  
اتفاقی به یه تکنولوژی باحالی دست پیدا کردم،  
و شاید حق با اونا باشه...

## GREENPOINT, BROOKLYN.

...سودآوری برای  
من همه چیز نیست. حداقل  
دیگه نیست.

سرطان خون.  
شش ماه پیش  
ازش مطلع  
شدم.

پزشکان خوش بین  
بودند، ولی به نظر  
می رسه که درمان اونها  
فقط بدترش کرد. به نظرم  
حتی خون من هم  
سرسخته.



زندگی تو نیویورک به این معنیه  
که آدم می تونه شاهد همه جور پیشرفت  
باشه که به مردم امکان زندگی  
بهتری می دن.

به آدم  
الهام می ده.

پس فکر کردم... چرا من مشکل خودمو  
خودم حل نکنم؟

بر خلاف  
باور عمومی، من چیزی  
بیشتر از مردی با یه اسلحه ام.  
من تو درس شیمی نمره های  
خوبی می گرفتم. هنوز  
درس ها یادمه.

یعنی، تو  
کل زندگیم کسی  
مواظب من نبوده،  
ولی من؟

ممف  
مممممننگ!



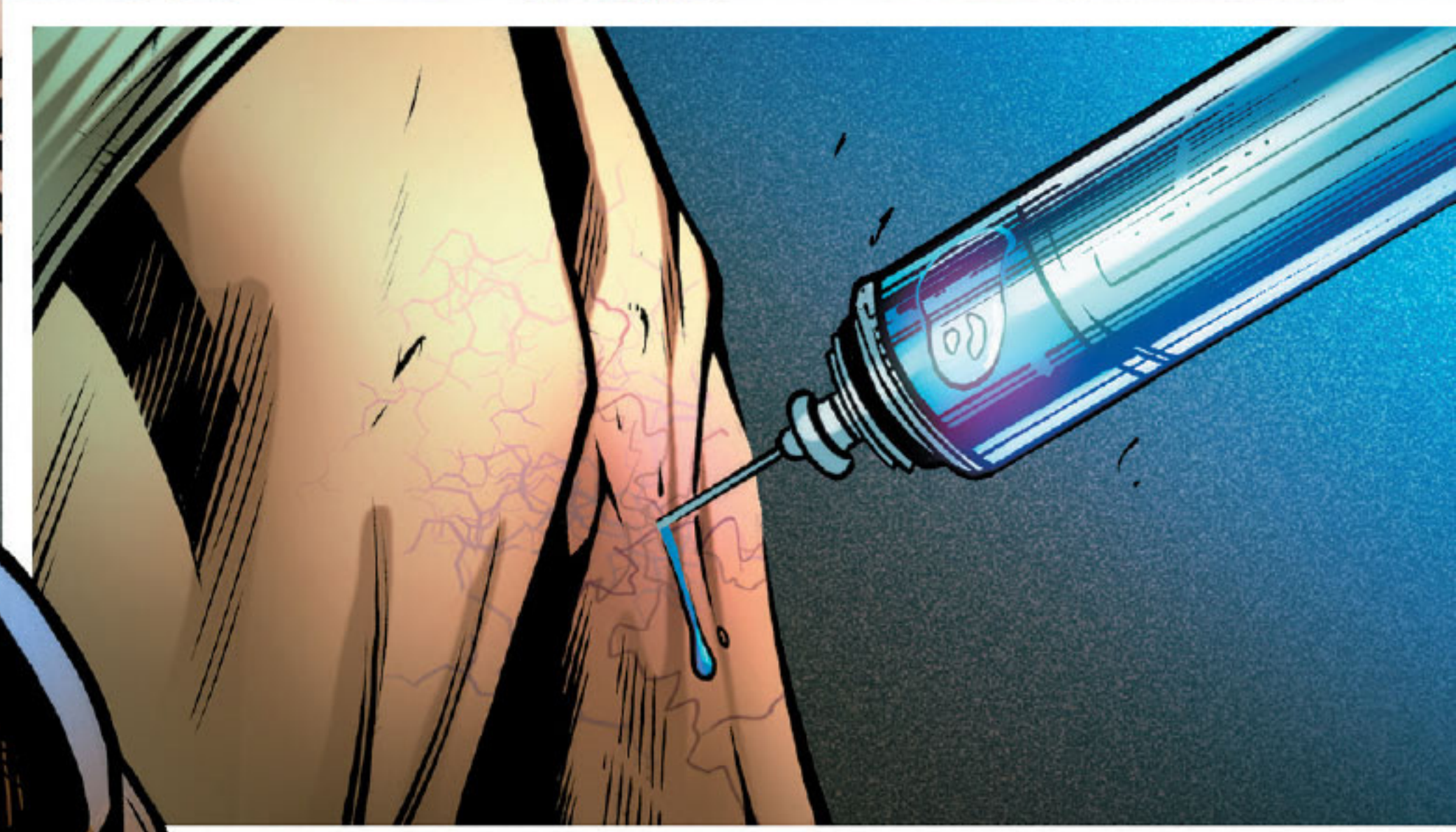


اون  
چیہ؟  
خوب،  
آره، به نظرم  
داری کمک  
می کنی،  
هاه؟



مممپ!  
مممنپ!

و بذار  
بگم که من از  
این بابت واقعا  
متشکرم.



**HAHAHAHAHA!**

**NAAAAARRGH!**



مممپه  
مممپه!

**SKARFEET!**





آخ جون!  
%&#@!

ادامه دارد!



# Next

#5





# MORBIUS

## THE LIVING VAMPIRE

AYALA · FERREIRA · POGGI · SÁNCHEZ-ALMARA



دورنام

[dorname.ir](http://dorname.ir)

مرجع کمیک های فارسی



4

LGY#45